

جنگ در راه خدا

امراض روحی

یک حقیقت تاریخی

تأثیر قرآن

جهاد

جهاد فی سبیل الله



امراض روحی - مجموعه علل و میکر بهائیت که روح را دست خوش حوادثی کرده صفا و روحانیت باطنی را از آن میگیرد و نتیجه موجب بدبختی و شقاوت مریض مبتلابان، می گردد. اگر قلب مریض شد راه علاج مشکل و گاهی هم محال می شود

طب امروز هم در درمان قلب صنوبری با همه پیشرویها موفقیت کامل بدست نیاورده است اما مصیبت بالاتر آنجرا ف مزاج روحی است میکر بهای شهوات، جاه پرستی و خود بینی گاهی بردل مستولی میشود و علاج قطعی خیلی مشکل بنظر میرسد گرچه انبیاء برای درمان همین گونه مرضها قیام کرده اند ولی بیشتر موفقیت ایشان در باره کسانی

بوده که مزاج روحی آنها با نحرافات سخت مبتلا نبوده است ابو جهلها کمتر بهبودی یافته اند آنهایی که تمام مظاهر حیات را در گورستان بدبختی خویش بخاک سپرده اند علاج پذیر نبوده اند **انك، لانسمع من فی القبور** (قرآن کریم)

بدن و مزاج آدمی اگر سالم باشد غذاهای لذیذ اقسام ویتامین ها، هواها، آبهای گوارا اثر خوب دارد و روز بروز قوا را تجدید کرده بر نیرومندی شخص سالم میافزاید اما در بدن مریض همه انواع بدلهای مایتحلل و اکشش بد دارد چه بسا موجب مرگ شخص بیمار میگردد همینطور تعالیم مقدس اسلام در قلب منکوس و علیل مردم بیمار منحرف از طریق حق عکس العمل خوبی نشان نمی دهد قرآنی که حیات بخش مردم گرونده بخدای بزرگ است در روح ستمکاران زیان آور است

ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا (قرآن کریم) اما گمان نشود که می خواهیم بگویم قرآن یا تعالیم آموزنده اسلام باعث زیان کاری است حاشا بمن که چنین سخنی بگویم بلکه میگویم قلب مریض یارای بر خورداری از انرژیهای حیات را ندارد و در نتیجه مرض بقوت خود باقی میماند اکسیژن هوا هر چه بیشتر باشد وسیله جابهای ریوی خون را صفامیدهد و مردم سالم را شادابتر میکند

اما بیمار مبتلا بذات الریه از هوای پراکسیژن هم بهره نمی گیرد بلکه مرض شدت می یابد، انواع مواد قندی حرارت بدن سالم را بالا میبرد و قدرت فعالیت را زیاد میکند ولی سیب، خربزه، نشاسته

ها که مواد قندی (گلوگز) زیاد دارند مریض مبتلا را دست خوش واژگونی حال می کنند همینطور تعالیم مقدسه هر چه لطیف تر و وزین تر باشد در روح مردم خشن و سبک سر نتیجه جز قلدری و هرزگی نمیدهد. هر چه پیغمبر اسلام بر رأفت و رحمتش میافزود ابو سفیانها بر دیکتاتوری و خشونت خود میافزودند شاید معنای آیه شریفه **فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا** نیز همین باشد که برای نمونه یک حقیقت تاریخی را بیان می کنیم تا بدانید امراض روحی اگر شدت یا بدقابل علاج نیست و نیروهای حیات بخش الهی استقامت از دست رفته آنها را عودت نمیدهد

يك حقیقت تاریخی

در پشت دیوار خانه رسول اکرم سه نفر در زیر پرده تاریکی خود را پوشانیده گوششان بنوای محمد صلی الله علیه و آله است محمد باهنگ دل آرائی قرآن می خواند هیچ يك از این سه نفر خبر ندارد که رفیقش هم در پشت دیوار خزیده با آواز روحانی محمد (ص) گوش میدهد، آری آنها بی خبر از هم آنقدر جذب قرآن تسخیر-شان نموده که خواب از کفشان رفته و توان رفتن بمنزل پیدانکرده اند تا طلوع فجر مانند سقیده دم هر يك از آن سه راه خانه خود را در پیش گرفته و از هر جا بی خبر و غافل از همه چیز ناگاه می بینند و نفر دیگر هم مثل او سرمست قرآن! بی اراده سوی خانه خویش می رود در يك مختصر راه پیمائی این سه نفر بهم رسیدند و رازیکه بر هیچ کس مایل نبودند فاش گردد آشکارا گردید (۱) اخنس بن شریق

ابو سفیان ابو جهل کسانی هستند که مخفیانه و دور از چشم اغیار هر يك پشت دیوار خانه رسول خدا تا صبح نخوا بیده و سرا پا گوش بکلام خدا بوده است اینان وقتی یکدیگر را شناختند و از راز هم آگاه شدند گفتند چه کاری بود کردیم چرا رفتیم و کلمات محمد را گوش دادیم بهر حال گذشته گذشت و شتر دیدی ندیدی عهد و پیمانی بسته، راز هم را فاش نکنند این عمل هم دیگر تکرار نگرند

این قرار داد بینشان بسته شد که سر مگو ابراز نشود و عملی هم که شد برای اولین بار هم زیاد است دیگر مکرر نگرند ولی مگر قدرت مانده مگر می توانند نیابند .

نوری که بداخل اطاق میتابد درختی که داخل آن نگهداری میشود قهری متمایل بطرف نور است خار مغیلان هم اگر باشد اندک تمایلی بآن جانب که خورشید میتابد پیدا میکند این حرکت ارادی نیست فردا شب همان سه نفر باز در خفا از یکدیگر و از دیگران در پشت دیوار خانه پیامبر گرامی گوش فرا داده کلمات روح افزای قرآن را دقیقاً ضبط میکنند تا صبحگاه مژگان هر سه برهم نمیخورد و حنجره مرد حق آشوبی در دلشان برپا کرده سرا پا گوشند و بعد از آنکه رهسپار خانههای خود شدند .

باز در راه یکدیگر را ملاقات کردند پیدا است این برخورد سه جانبه جز مساری از یکدیگر چیزی نیست دیگر این مرتبه پیمانی محکمتر و تصمیمی جدی تر بر عدم تکرار و نیامدن میگیرند ولی جذبه قرآن شب سوم آنها را جلب کرد و هر کدام در خفاء دیگری در پشت خانه سنگر بندی کرده بگوش است و منتظر شنیدن کلمات آسمانی

است صبح زود هر کدام با قدمهای بلند ترسرها بزیر بخیال خود دیگری را غافلگیر نموده بسرعت میروند اما تصادف روزگار بخت بر گشته‌ها را باز بهم رسانید با حیرت زیاد ابوسفیان با بوجهل گفت باز که آمدی پیمانت چه بود ! ابوجهل گفت تو که زود تر از من آمدی !! بفرمائید اینهم آقای اخنس است ایشان هم که نتوانست نباید گفتگو و ملامت یکدیگر زیاد بود بالاخره بایک پیمان محکم و یک اراده آهنین مصمم شدند دیگر نیابند زیرا اگر مردم مکه بفهمند در پیشروی محمد تأثیر عمیقی خواهد داشت دیگر بس است دیگر نخواهیم آمد رفتند و دیگر هم نیامدند .

اخنس بن شریق پیش ابوسفیان رفت . .

اخنس صبح همان روز خورشیدشاید تازه سر از افق بیرون آورده بود بخانه ابوسفیان رفت در آن سه شب موالی سخن در باره قرآن توانستند بمیان آورند زیرا حوادث بزرگ آدمی را مدتی حیران میکند و این تحیر سکوتی عمیق در بردارد گویا آنقدر قوای انسانی را میگیرد که تمام مظاهر حیات از وی گرفته میشود حتماً یا رای سخن گفتن بجا نمیگزارد مصیبت‌های بزرگ که شخص مصیبت زده را در مرحله نخست ساکت میکند روی همین اصل است نعمه نافذ رسول خدا در آن شبها بقدری همه را گیج و مات نموده که فرصت فکر کردن و گفتگو در باره آنرا از ایشان سلب نموده است از اینجهت میبینم که بعد از مدتی گذشتن از نو اخنس پیش رفیقش آمده در باره محمد و قرآن از او سئوالاتی میکند، ای ابا حنظله چه شنیدی و این شبها که گوش کردی از قرآن چه فهمیدی ؟ !! ابوسفیان مجسمه عنادپا روی وجدان میگذارد

در پاسخ . . آنچه من شنیدم يك قسمت چیزهایی بوده که می دانستم برای من تازگی نداشت و قسمت دیگر مطالبی که بگوشم نخورده بود و منم چیزهای آن نفهمیدم . اخس گفت منم مثل تو در باره قرآن قضاوت میکنم حالا پیش ابو جهل بروم ببینم او چه درك کرده است

اخس ابو الحکم زای شما در باره کلماتی که این دو سه شب شنیدی چیست ؟ ابو جهل باین سؤال جوابی نمیدهد اما حرفهایی میزند که دوحش این است که باید ریشه محمد کنده شود و نباید منتقاد او گردید در جواب گفت ما بابنی عبد مناف سالها در سیادت کعبه نزاع کرده ایم در این رقابت مزاحماتی برای هم فراهم نموده آنها را اطعام واردین میکردند ما هم مجبور باطعام بودیم مجبور بودیم از نقاط دور دست غذا تهیه کنیم محتاج بمر کبهای شدیم ایشان عطایائی مینمودند ما هم مجبور ببدل و بخشش در مقابل آنها شدیم باری همیشه در حال آماده باش بوده ایم و در کمین یکدیگر نشسته ایم مثل اسب افسار گسیخته مهبای همه گونه رقابت و افسار گسیختگی در باره ایشان هستیم اکنون بیائیم و این آقائیکه از ایشان است و ادعای نبوت میکند او را قبول کنیم تازه بنی عبدمناف بگویند ما رسول الله داریم شما ندارید و ما در این رقابت شکسته شویم، نه، هر گز با او ایمان نمیآوریم و هیچگاه گفته هایش را تصدیق نخواهیم کرد .

تأثیر قرآن

دقت کنید قرآن تأثیر خود را نموده است و مردم لجوج و عنود را را نیز مانند آهن ربائی که خاشا کها را نیز جمع میکند سه شب متوالی نزد يك آورده است اما روح آلوده و قوای خبیثه اش بحر کت در میآید

آن یکی میگوید کلماتش مفهوم نبودن ابغه جهل و بیخردی هم میگوید مادر این رقابت اگر او را قبول کنیم شکست خورده ایم و قابل جبران نیست آری مرض خودپرستی پرده بر روی همه حقائق میکشد و تمام فضائل را در زیر چکمه خود خواهی له میکند بعبارت دیگر نورانیت قرآن مردم پست و از گون شده را بیشتر در جهل فرو می برد بسازاء خضوع در مقابل يك حقیقت مسلم مجهز میشوند بر خصومت و عناد خود بیافزایند **فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا**

آیا با چنین مردمی چگونه باید رفتار کرد؟ رسول خدا که مأهور از شاد مردم و رهبر هدایت افکار و مبعوث برای خوشبختی همه شده در مقابل اینگونه افکار پلید و مردم سخت ناهنجار که هیچگونه امید موفقیت برای آنها نیست چه باید نماید آیاراهی جز جهاد و برافکندن این زالوهای اجتماع دارد؟ آنها نیست که امراض روحیشان شدت یافته و قابل علاج نیستند تنها زیان برای خویش ندارند جامعه را در معرض خطر قرار میدهند چنانچه چند نفر انگشت شمار قریش مانع سعادت ملتئائی شده بودند این زیانکاران مریض همچون سرطان مهلك در تمام عسروق اجتماع میدوند و اگر هر چه زود تر قطع نگردند تباهی برای همه دارند این جا است که يك سلسله جنگها بعبارت دیگر جهاد فی سبیل الله برای اسلام ضرورت پیدا میکند نبی اکرم با تمام قوا کوشید که این مبتلایان خطرناک را درمان نماید اما تمام مطالعات و تلاشها بی نتیجه ماند حتی وعدههای سیادت و رسیدن باقائی و ثروت و بزرگی شدن در تمام ملتها در مزاجشان اثری نبخشید بلکه هر روز نقشه های خطرناکتری طرح میکردند و با اساس اسلام سخت مبارزه مینمودند تا جائیکه ملاحظه فرمود دوران

امربین هدم پایه‌های اسلام یا بر انداختن این طبقه از صفحه روزگار است راهی دیگر نیست باید درمقابل اینها مردانه جنگید تا بشریت نجات یابد. اینجا بود که مبارزه با این طبقه لازم بنظر می رسید و از این ببعده است که يك جنگهائی در اسلام رخ داده و باعث اشتباه و سوء ظن عده شده است.

اشتباه یا غرض

بسیاری از مستشرقین گمان کرده اند که اسلام دین خونریزی است و اساس جنگهای اسلام را مقایسه بجهنگهای کشور گشایان دنیا بباد انتقاد گرفته دین اسلام را بآدم کشی نسبت میدهند این مطلب اشتباه محض است و باید بگوئیم اسلام دستور العملی صرفاً بنام خو نریزی ندارد قرآن کریم قتل نفس را از محرمات کبیره شمرده و جزای قاتل را جهنم قرار داده است.

بالا تر آنکه از نظر این دین مقدس اراده آدم کشی جرم شناخته شده است پیغمبر فرمود قاتل و مقتول هر دو گرفتار آتشند و فرمود قاتل برای قتل و مقتول از آنجهت که اراده کشتن داشته است قرآن برای حفظ انسانها و حیات فردی تا آنجا ارزش قائل است که حفظ یکتفرا بمنزله حیات اجتماع دانسته و گفته است من احیاء فکانما احیا الناس جمیعاً فریضه حج را که از بزرگترین کنگره های اسلامی است و موجب وحدت مسلمین است برای کسانی که خوف جانی دارند جائز ندانسته است آنقدر دین ما بحیات مردم اهمیت میدهد تا بجهت که در جنین است و آثار زنده بودن در او مشاهده میشود حفظش را لازم شمرده است بنابراین عمل کورتاژ که امروز بدست عده از جراحان سفاک و

مادران بی عاطفه هوسران عملی میگرداند از نظر دین گناه بزرگی است و چنین جراحی بایک نفر قاتل در محکمه اسلام هیچگونه فرقی ندارد اسلام خوردن دوا را برای جلوگیری از حمل روا ندانسته است. یکی از روایات از امام صادق علیه السلام سؤال میکند دوا خوردن برای جلوگیری از حمل چیز مهمی نیست حضرتش پاسخ میدهد شروع خلقت از نطفه (۱) است پس نمیشود این نسبت را با اسلام داد که برای خون مردم ارزش قائل نیست یا اینکه بگوئیم برای اقناع غرائز سیادت خواهی عدّه را بیجهت از دم شمشیر گذرانده است: بهتر آنست که یک مقداری در باره واژه جهاد در اسلام صحبت کنیم سپس توضیحاتی در باره جهاد فی سبیل الله بدهیم.

جهاد

منظور از اینکلمه در لسان دین تنها نبرد با دشمن نیست بلکه این واژه موضوع له اعمی دارد که غرض نهائی در تمام مصادیق آن واحد است آری جهاد تنها جنگ نیست خوب شوهر داری کردن زن هم در اصطلاح اسلامی، جهاد است همچنین مبارزه با شهوات و امیال شیطانی هم جهاد نامیده شده است شبزنده داری و عبادت پروردگار نیز جهاد خوانده شده است در جستجوی دانش بودن و مبارزه با جهل و پلیدی کردن آشکارا بیان حقائق دین نمودن در محیط های منحط خرافی نیز در اسلام جهاد نامیده میشود بحدیکه قلم توانای علما که بانیشش ریشه پلیدیها ریشه کن میشود با ارزشترا از خون پاک شهیدان در حساب آمده است از این جا معلوم میشود که غرض اصیلی اسلام از جهاد

دارد که موارد نامبرده شده بنام کلمه مقدسه جهاد نامیده شده است آن غرض اصیلی که اسلام دارد و تمام این مراتب را باین واژه نامگذاری نموده همان مبارزه با پلیدیها و اکتساب فضیلتها و کوشش برای پیدایش انسانها است. یعنی تمام هدف تصفیه جوامع بشری از هر گونه پلیدی و جایگزین کردن روح آدمیت و انسانیت بجای آنها است.

اگر باغبان علف هر زه هارا از کنار درختان بارور ریشه کن کند تنها برای بثمر رساندن درخت و شاداب تر نمودن آنست درصفت جنگ هم خو نهای فاسد ریخته میشود که خون فضیلت در عروق دیگران بجریان افتد. اگر طبیب روی مریضی با میکروبها مبارزه کرد و آنها را سخت درهم کوبید روی علاقمندی بمزاج مریض و تأمین سلامت او است نایاکن هم اگر در میدانهای جنگی اسلام از دم شمشیرها گذشتند برای بهبود مزاج اجتماع بوده. استخوان دست اگر سیاه شد و مریض مبتلا بسل استخوانی گردید فوراً آن دست باید قطع گردد تا مبتلا زنده بماند روی همین اصل نیش قلم علمه‌ام که پلیدی هارا در هم می‌کوبد يك جهاد بزرگی در اسلام خوانده شده است زیرا سلامتی اخلاقی اجتماع را تأمین میکند. زنی هم که مزاج روحی خود را در اطاعت از شوهر از پلیدیها تصفیه میکند مجاهد است پس پیدا است که غرض نهائی اسلام از جهاد پاک کردن مردم و تصفیه اجتماع از زشتیهاست از اینجهت میتوان میدانهای جنگ را کارخانه تصفیه و تولید انسانها نام گذاری کرد

جهاد فی سبیل الله

بعضی از غربیها مطالعاتی که روی جنگهای اسلامی میکنند هدف گیریشان فقط مقایسه این جنگها با سایر حروب است که بین ملتها و دولتهای بزرگ دنیا است در حالی که میتوان گفت اصولا افکار اینان باصل قصبه توجه پیدا نکرده است ، یکوقت جنگ برای پیشروی و سیادت و استثمار ملتها و تحصیل قدرت فردی است این ایده و آمال استعمار گران بزرگ دنیا است اما یکوقت هم نظر جهاد فی سبیل الله است در جهاد فی سبیل الله چیزی که منظور نیست استعمار گری و تحکیم مبانی قدرتهای شخصی است اسلام در کشور داری و بدست گرفتن مقدرات ملتها همه را آزاد گذاشته نظری بتضعیف دسته برای در دست گرفتن قدرت برای ملت دیگری ندارد بلکه همه آزادند حتی در اکتساب عقائد هم بهمه آزادی داده و تحمیل عقیده بر هیچ فرد و ملتی نمیکند .

اسلام با هر طبقه که رو برو شد اول مرا مانده خود را که تحقیق بخشیدن بکلمه خدا و جلو گیری از ظلم و ستم و بت پرستی است اعلان نموده اگر ملت مواجه قبول کرد مانند سایر مسلمانها از تمام مزایای اسلامی بر خوردار است . و اگر قبول نکرد و حاضر برویه مسالمت آمیز شد با گرفتن اندک مالیاتی آنها را برای تأمین جانی و مالی و عرض ایشان آنها را در عقیده و روش آزاد گذاشته اما اگر چون سرطانی تمام اصول انسانیت را میخواستند ریشه کن کنند با آنها میجنگید تا در يك راه مستقیم انسانی واقع گردند و بعد از فتح و فیروزی باز مقدراتشان را بدست خودشان می سپرد پس جهاد برای تحکیم مبانی ریاست نبوده است

در جنگ احد پیغمبر وقتی غبار شکست را بر چهره مسلمانین مشاهده کرد بخدا عرض کرد بار الهی اگر مسلمانین شکست خورند خدا پرستی شکست خورده است (**انك لاتعبد**) از این بیان معلوم میشود جنگ برای پیدایش روح خدا پرستی یعنی رسا نیدن انسان بتمام فضیلتها است .

قرآن میگوید وقاتلوهم حتی لا تكون فتنه ویکون الدین كله لله، جنگ کنید تا فتنهها و آشوبها جلو گیری شود و پایگاههای خدا پرستی بنیانگزاری گردد پس جهاد فی سبیل الله تنها برای رسیدن انسان بمقام شامخ خدا پرستی و زنده شدن نام خدا در ملتها و جلو گیری از فتنهها و استمگریهها و بیدادگریهاست اینهاست **نظر اسلام از جنگها تا مستشرقین چه بگویند**

این مقاله قسمتی است از يك كتاب كه بقلم دانشمند محترم جناب آقای شهاب الدین اشراقی بنام دانستنیا از اسلام آماده چاپ است

پاسخ نامه امام صادق بخلیفه

منصور دومین خلیفه عباسی بامام صادق نوشت که چرا شما خود را از ما دور میدارید و بملاقات ما مانند دیگران نمیآئید .

پاسخ نامه امام : ما از ثروت دنیا چیزی نیاندوخته ایم که برای حفظ آن بتو پناه آوریم و پیش تو (ای منصور) از آخرت هم بهره ای نیست که به آن امیدوار باشیم و به نعمتی هم نرسیده ای که بیائیم ترا تهنیت و تبریک گوئیم و خودت را هم که در بلا

و مصیبتی نمی بینی که تسلیمت بخواهی . کشکول جلد - ۱